

اسپینوزا و ما

آنتونیو نگری

ترجمه: آد حبیبی و امین کرمی



Negri, Antonio

سرشناسه: نگری، آنتونیو، ۱۹۳۳-م.

عنوان و نام پدیدآور: اسپینوزا و ما/آنتونیو نگری: ترجمان فواد حبیبی و امین کرمی.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۲۲-۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Spinoza for Our Time: Politics and Postmodernity.

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: اسپینوزا، بندیکتوس دو، ۱۶۳۲-۱۶۷۷ م. - نقد و تفسیر

موضوع: Spinoza, Benedictus de -- Criticism and interpretation

موضوع: علوم سیاسی - فلسفه

موضوع: Political science -- Philosophy

شناسه افزوده: حبیبی، فواد، ۱۳۶۰-، مترجم

شناسه افزوده: کرمی، امین، ۱۳۵۷-، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ الف ۵۸ ن/۳۹۹۸ B

رده‌بندی دیویی: ۱۹۹/۴۹۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۱۶۵۱۰۵

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Spinoza for our Time

Politics and Post Modernity

Antonio Negri

Columbia University Press, 2013



انتشارات قوqnoos

تهران، خیابان اسدرب، میان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰ ۶۶۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قوqnoos

* * *

آنتونیو نگری

اسپینوزا و ما

ترجمه فؤاد حبیبی و امین کرمی

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۳-۴۲۲-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸

ISBN: 978-600-278-422-3

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۶۰۰۰ تومان

فهرست

۷	پیشگفتار مترجم: فاسی: ما و اسپینوزا
۱۷	دیباجه
۳۱	یادداشت مترجم انگلیسی
۳۳	مقدمه: اسپینوزا برای زمانه حاضر
۷۷	۱. اسپینوزا: بدعت‌گذاری درون‌ماددگاری و موکراسی
۱۰۱	۲. توانمندی و هستی‌شناسی: هایدگر یا اسپینوزا
۱۱۷	۳. انبوه خلق و تکینگی در تکوین تفکر سیاسی اسپینوزا
۱۳۵	۴. اسپینوزا: جامعه‌شناسی تأثرات
۱۵۱	کتاب‌شناسی
۱۵۷	نمایه

پیشگفتار مترجمان فارسی

ما و اسپینوزا

تاکنون کسی معلم نداشته که بدن قادر به انجام دادن چه کارهایی است،
بارخ اسپینوزا، تبصره قضیه ۲، بخش سوم اخلاق

آنتونیو نگری زمانی که به اتهام «هم‌پوشیدن» بریگادهای سرخ در زندان به
سر می‌برد دست به نگارش کتاب «عروف و تأثیرگذار نابهنجاری وحشی»
قدرت متافیزیک و سیاست اسپینوزا (۱۹۸۱) زد. اثری که قرائتی از اسپینوزا را
مطرح می‌سازد که هم گسستی است از قرائت «معادلات از وی به مثابه»
فیلسوف عقل‌گرای سپیده‌دمان مدرنیته و هم مشابهی است در سنت
فرانسوی اسپینوزای نامتعارف و نابهنجاری که به زعم نگری هیچ نسبتی
با مدرنیته ندارد. برخلاف سنت آمریکایی-انگلیسی تفسیر اسپینوزا که
بر عقل‌گرایی، نقد خرافه‌پرستی، قراردادگرایی و دفاع اسپینوزا از فرم
حکومتی دموکراسی تأکید دارد، سنت فرانسوی تفسیر اسپینوزا قرائتی
یکسره متفاوت را معرفی می‌کند. از دهه ۱۹۶۰ متفکران متعددی از
الکساندر ماترون، ژیل دلوز، فردینان آلکیه و مارسیال گوئرو گرفته تا لویی
آلتوسر، پی‌یر مائری و اتی‌ین بالیار به ارائه تفسیری از اسپینوزا در مقام

متفکری اصیل و متمایز رو آوردند که نه فقط نسبت چندانی با حلقه واسط دکارت‌گرایی و قراردادگرایی نداشت، بلکه گسستی اساسی را از فلسفه‌های رایج آن دوران، و از همه مهم‌تر هگلیانیسم، نمایان می‌ساخت. در چنین بافتی بود که نگرى بازخوانی خویش را از اسپینوزا مطرح کرد. در این قرائت، همچون قرائت دلوز، نقطه ثقل تحلیل بر اخلاق قرار دارد و هستی‌شناسی اسپینوزایی برای نیل به فهمی متفاوت از هستی و نبردهای تشکیل‌دهنده و دگرگون‌ساز آن حائز اهمیتی است بسی بیش از متون سیاسی و بنگری که پس از فروکش جنبش اتونومیستی در ایتالیا و فضای سیاسی کل پس از سال ۱۹۶۸ در پی ارائه تحلیلی از وضعیت موجود بود اسپینوزا را نه به منزله موضوعی آکادمیک برای نظورری فلسفی، یا حتی تکمیل کارهای نظریات پیشین، بل به مثابه نظامی فکری مد نظر قرار می‌دهد. یک‌سره از گفتارهای رایج جدا می‌شود و درکی بدیع و راستین از نیروها و شکل‌دهنده هستی به دست می‌دهد. این درکی است از ریشه بدیع که نه فقط اسپینوزا را نابهنجاری زمانه خویش معرفی می‌کند، بلکه وی را نابهنجاری زمانه دنیای کنونی نیز می‌داند. متفکری که حتی وقتی از اصطلاحات و مفاهیم رایج استاد می‌کند معنایی متمایز و برانداز از آن‌ها را در نظر دارد.

اسپینوزا نابهنجار است زیرا در نابهنجاری می‌زیست در جمهوری هلند، در سرزمینی که در عین قرار گرفتن در قلب رشد و سرمایه‌داری اولیه تجاری، در میانه دولت‌های مطلقه اروپایی، نماد وضعیت دموکراتیک و نزاع‌های سفت و سخت جناح‌های سیاسی بود. جمهوری هلند برای مدتی محمل تاریخی بقای اومانیسم و تحویل آن به روشنگری بود. اما، همانند سرزمین خویش، اسپینوزا نه فقط نابهنجاری ایستاده در مقابل نظرات رایج در اروپا، که متفکری است علیه اسکولاستیسیسم، اومانیسم، دکارت‌گرایی، قراردادگرایی و فردگرایی در حال عروج در آن

دوران. این همان توانشی است که اسپینوزا را از ورای قرن‌ها طرف خطاب ما و به‌واقع ما را طرف خطاب وی قرار داده است.

نگری در نابهنجاری وحشی، علاوه بر توجه ویژه به اخلاق، دست به طرح تمایزی مهم میان دوره‌های نگارش بخش‌های مختلف اخلاق می‌زند. همان‌طور که می‌دانیم، میان نگارش این‌ها، اسپینوزا رساله الهیاتی-سیاسی را نگاشت و به صورت ناشناس به انتشار آن همت گماشت. از همان زمان سال ۱۶۷۰، تا آغاز نگارش رساله سیاسی، که ظرف آن اخلاق را به پایان رساند، در اسپینوزا گرایشی هر دم فزاینده به امر سیاسی و گره زدن پروژه فکری خود به مباحث جمعی سیاست را شاهدیم. اما به صورت مشخص در آثار بخش سوم اخلاق است که، به باور نگری، انقلاب کوپرنیکی اسپینوزا را می‌دهد. اسپینوزا در آغاز این بخش، همچون صفحات آغازین رساله، سعی در تقبیح فلاسفه و متفکرانی می‌پردازد که به جای درک شور و عواطف بشری به تمسخر و استهزای آن سرگرم‌اند. اسپینوزا این اعمال به‌ظاهر مخالف عقل را به روش خویش عقلانی و درک‌پذیر می‌سازد و اعلام می‌دارد که، برخلاف اینان، «اعمال و امیال بشر را دقیقاً همان‌گونه مد نظر قرار می‌دهم که بطریقی، سطوح و اجسام را» در این جاست که، برخلاف دو بخش پیشین، نه در سرانه حتی حالت‌های وجود، که بدن و عواطف بشری است که محوری شکل‌دهنده به هستی تلقی می‌شود، زیرا بشر، به منزله بخشی از طبیعت، وابستگی بر آن که طریقی است برای شناخت و بر ساختن طبیعت.

این همان اسپینوزای نابهنجاری است که تفکری وحشی و رام‌ناشدنی را سرو سامان می‌دهد. این اسپینوزا دیگر اصلاح فاهمه، نیل به ایده‌های بسنده و طی طریق صعب و دشوار عقلانیت را نه در ساحت فردی سوژه خردورز، که حاصل کنش جمعی و مشترک اذهان و بدن‌هایی می‌داند که به لطف عمل مشترک «همچون بدنی عمل می‌کنند که ذهنی مشترک

دارد». این قدرتی است که در نظریهٔ بدیع و فرامردن اسپینوزا تعیین‌کنندهٔ حق هر جزئیتهی - فردی یا جمعی - است. در این جا با یکی از مهم‌ترین سهم‌آفرینی‌های نگری در تفسیر اسپینوزا مواجه می‌شویم: تفکیک قدرت بر سازنده (potentia) از قدرت بر ساخته (potestas). قدرت بر سازنده همانا ذات درون‌ماندگار و سازندهٔ هستی زنده است که به آنچه برایش هستی‌اش خیر به نظر می‌رسد میل می‌ورزد و قدرت بر ساخته چنین نیست مگر قدرت استعلایی استیلا که در ید اختیار فرمانروایان است. توگویی در این جا با تکرار تقابل کار زنده و کار مرده طرف هستیم با این تذکر که کار مرده، و قدرت بر ساخته، همان کار زنده، و قدرت بر سازنده‌ای، زنده‌اند که از آفرینندهٔ آن سلب و نزد دیگری انباشته شده است. قدرت بر سازنده به انسان توانشی برای آزادی و جمع شدن با دیگرانی عطا می‌دارد که با مطایعتی مشترک دارند، اما قدرت بر ساخته می‌تواند این قدرت بر سازنده را باز کند و دامن زند یا بر آن لگام زند و به مهار و حتی سرکوب آن پردازد.

اما پیش از آن که این بحث را ادامه دهیم به آن است که گریزی بزنیم به اهمیت مبحث هستی‌شناسی نزد نگری و تفسیری که وی با توجه به این مبحث از اسپینوزا به دست می‌دهد. در بدو این بحث به نظر می‌رسد که توسل و پرداختن متفکرانی همچون نگری به هستی‌شناسی شاید با توجه به گره خوردن این شاخه از تفکر فلسفی به اندیشه‌ای که وجه تمایز آن قرارگیری در بیرون از تاریخ و دسترس کنش بشری است سخت‌انگیز و حتی رسواکننده باشد. همه به یاد داریم که چگونه در همین قرن پیش تئودور آدورنو چنان کوبنده، به بهانهٔ نقد هستی‌شناسی هایدگر، هستی‌شناسی را نقد کرد و آن را قسمی ذات‌گرایی دانست که جویای حقیقتی جاودانه در بن جریان پویا و دگرگون‌شوندهٔ تاریخ است. چیزی درست عکسِ تفکر انتقادی که سرِ آن دارد تا امور شیء‌شده را به جریان

اندازد و بر توان بشر در ایجاد تغییر در تمامی هستی تأکید گذارد. آدورنو هستی‌شناسی، و از جمله هستی‌شناسی هایدگر، را بیش از هر چیز سیمپتومی می‌دانست از قسمی سوژگی که در ید قدرت جامعه سرمایه‌داری متصلب ناتوان و بیمار شده است؛ تفکری کاذب که حاصل کاربستی کاذب است؛ بیان ناآگاهانه فراشد پویای اجتماعی که از انعکاس این پویایی درمانده و رو به سخن گفتن از اموری بنیادین و لایتغیر آورده است. این درماندگی در انعکاس پویایی جهان و جامعه مؤلفه سازنده گفتار است هستی‌شناختی که ایستایی را بر جنبش، شالوده را بر افق و هستی را بر بدن متری می‌بخشد.

اما نگرانی دیگر متفکران چپ معاصر، پروژه فکری خویش را از هستی‌شناسی آغاز می‌کند و پیش می‌برد. در قرائت این متفکران از هستی‌شناسی، مسئله عبارت است از آغازیدن از شناخت بنیادین جهانی که به روی کنش بشری گذشته قابل تغییر است؛ این شناخت بنیادین افقی است که کنش بشر بر بست و ر قلب آن روی می‌دهد. این نه هستی‌شناسی به سبک هستی‌شناسی بنیادین (Fundamental Ontologie) هایدگری، بلکه شناخت افقی است که همه بنیان آن آغاز و در قلب آن رخ می‌دهد. امر سیاسی نیز نمی‌تواند از بیرون این هستی‌شناسی و از فراز آن وارد هستی شود. بر این اساس، مراد از هستی‌شناسی دیگر معنای کلاسیک آن، توصیف ذات یا ماهیت حقیقی اشیا، هستندگان یا خود هستی نیست؛ همچنین مراد از آن معرفتی نیست که تفکر ناب برای دسترس تاریخ بدان شکل داده باشد. هستی‌شناسی در این جا تمویدی است تبیین‌کننده برای نمایش برساختن ماهیتی از حیث تاریخی ناظر به امکان خاص که با آنچه تاکنون بدان خو گرفته بودیم متفاوت است. هستی‌شناسی چیزی است بیش از برساختن تاریخی، برساختن است که ینش تاریخی خاصی را برای تغییر هستی آموزش می‌دهد و الهام

می‌بخشد. اتفاقاً این دست هستی‌شناسی است که به طرز بی‌سابقه‌تر امکان تغییری اساسی‌تر را به عمل جمعی بشر نسبت می‌دهد، تا آن‌جایی که چنین عملی می‌تواند مناسبات بنیادین را نیز بر هم زند و افق وضعیت را از اساس دگرگون سازد.

درست در این جاست که نقش و اهمیت اسپینوزا برای نگرشی روشن می‌شود. متفکری که هستی‌شناسی خاص خویش را عرضه می‌دارد. قسمی هستی‌شناسی که با اصرار بر درون‌ماندگاری و مقابله با هر گونه تعالی، شناختی را برای از امکان فهم و تغییر هستی به دست می‌دهد. متفکری که به جای هیولان موجود، چنان در پی شناخت وی و عواطف و انفعالات وی می‌آید که عالم طبیعی در پی شناخت گرما، سرما، طوفان و باران. یکی از اصول کتاب حاضر در واقع کوششی است برای این‌که، در عین پذیرش اهمیت مبحث هستی‌شناسی و فراست‌های دیگر در جانبداری از درون‌ماندگاری، نشان داده شود که برای هستی‌شناسی اسپینوزا برتری معرفتی و همچنین سیاسی تردیدناپذیر و زاینده‌ای بر هستی‌شناسی هایدگری دارد. جایی که ملأ بر خلأ، شادمانی بر ترس، زندگی بر مرگ و انقلاب بر ارتجاع برتری می‌یابند.

یکی از تبعات این قرائت، که بر هستی‌شناسی و اخلاق مبتنا دارد، مطرح شدن فیگوری است که نگرشی با رجوع به اسرار و جدداً به قلب سیاست‌رهایی‌بخش وارد می‌سازد: انبوه خلق (multitudo)، همان شخصیتی که مایکل هارت آن را «شخصیت قهرمان بئیش سئوکراتیک اسپینوزا» می‌خواند. نزد اسپینوزای متأخر است که انبوه خلق، این نام انبوه انسان‌های ترس‌خورده پیش از قرارداد اجتماعی، در چرخشی بنیادین، علیه هابز و کل فلسفه سیاسی غالب پس از وی، باری مثبت و ایجابی به خود می‌گیرد و به حامل و عامل قدرت بر سازنده انسان در ساختن هستی و جامعه بدل می‌شود. در این نقطه با تفسیر معروف نگرشی

از فصل ۱۱ رسالهٔ سیاسی، دموکراسی و ماهیت آن، مواجه می‌شویم. جایی که وی به تفسیر دموکراسی به مثابهٔ فرم مطلق حکومت، نه همچون قسمی حکومت مستقر که در مقام تجسم نهادینهٔ عمل مشترک انبوه خلق دست می‌زند. با توجه به هستی‌شناسی اسپینوزایی که هستی را به روی ظرفیت پایان‌ناپذیر بشری گشوده می‌بیند، قدرت بر سازندهٔ انبوه خلق در مقام تنها قدرت مؤسس مشروع تعریفی از دموکراسی فراهم می‌آورد که سرسویی به اشتراک با دموکراسی‌های نمایندگی رایج ندارد. فرم‌های مختلفی، که ذیلاً نام مشروطه و جمهوری و قس علی‌هذا، کاری ندارند جز نفی قدرت انبوه خلقی به انواع و اقسام روش‌های آگورافوبیک (سیاست منتج از دوگانهٔ باذر بر سر تروریستی از امر شر و امیدهای کاذب به خیر نمایندگان خیر). انبوه خلق، نه «مردم» رام‌شدهٔ قراردادگرایان است و نه «هویت» تأسیس‌شده، و نه «اراده»‌هایی یکدست و سترده‌شده از تکیه‌گرایی‌ها، آن جنبش مستقر نهاد می‌است که تمامیتی گشوده را برمی‌سازد. سوژه‌ای که خویش، جامعه و هستی را مستمراً تولید و بازتولید می‌کند. این سوژه و اهمیت آن نزد اسپینوزاست که به نگرانی اجازه می‌دهد تا نه فقط به تفاسیر فردگرایانه از اسپینوزا حمله کند، تفاسیری که گسست اسپینوزا از پروژهٔ نخستین خویش را در نمی‌یابند، بلکه حتی تفاسیر به ظاهر بدیعی، همچون تفسیر جان‌تاتل، این را مورد تاخت و تازی جانانه قرار دهد، تفسیری که برخلاف نگرانی را آن‌ها دارد تا اسپینوزا را بر تارک روشنگری رادیکال بنشانند؛ نظریه‌پرداز ارزش‌های رادیکال روشنگری: آزادی، برابری و دموکراسی. پروبلماتیک اسپینوزا، برخلاف این، و به زعم نگرانی، به دور از هرگونه فردگرایی مدرنی، امکان حکومتی است یکسره متکی به انبوه خلق و نهادینه‌سازی امر مشترک. این مطلب ما را به یکی دیگر از نقاط کانونی اثر حاضر رهنمون می‌شود: چیستی امر مشترک (The Common). باید خاطر نشان سازیم

که، برخلاف گفتار رایج و فلسفه‌های اجماع‌گرایانه، امر مشترک پیش از هر چیز اتحاد استعلایی منافع به اصطلاح مشترک همگانی نیست، همچنین به هیچ وجه نمی‌توان آن را به انواع تحریف‌شده عمل مشترک در قالب بازتولید نظم موجود و تأیید آنچه هست تقلیل داد. امر مشترک تولید امر مشترک از خلال تکینگی‌هایی است که از بودن-با-هم حاصل شده و با تأیید برتری قدرت بر سازندهٔ انبوه خلق بر قدرت برساختهٔ موجود نهادهای وضعیت، وجهی دوگانه به خود می‌گیرد: محیطی که گسست از قدرت مطلق حاصل این گسست در بطن آن روی می‌دهد. به تعبیر دیگر، پویایی هر پدیده‌ای که انبوه خلق و همچنین صورت‌بندی مادی در حال تحولی را نه از این فاعل حاصل می‌گردد کنار هم گرد می‌آورد.

در اثر حاضر علاوه بر اشارات تلویحی به اهمیت اسپینوزا در روی برتافتن از درکی دیدالکتیکی هستی (درکی آغشته به قسمی غایت‌شناسی کمابیش محتوم و نامرئوم امر قدیم از رهگذر آوفه‌بونگ و ناممکن ساختن پدید آمدن «امر نو» رادیکال)، نگرانی تأکیدی مکرر و وسواسی بر این دارد که اسپینوزا را نمی‌توان به هیچ وجه مدرن دانست. اسپینوزا به سبب تن ندادن به فلسفهٔ سوژه در برابر ادگرایی و طرح قسمی هستی‌شناسی که امکان درک قدرت بر سازندهٔ انبوه خلق را میسر می‌سازد نه فقط ربطی به فلسفهٔ مدرن ندارد بلکه صرفاً بدین معنا در دورهٔ مدرن قرار دارد تا به نقد و افشای آن پردازد و نشان دهد که تفکر مدرن در دوران مدرن از آغاز چه چیزهایی را طرد کرده‌اند. لذا وی به جای تلقی فردگرایانه از سوژه، با آن آزادی ادعایی در خواست‌ها و انتخاب‌هایش، افراد را مجموعه‌های متغیری از بدن‌ها و امیال می‌داند که در جهانی سرشار از تأثیر و تأثر، به نسبت قدرتشان حق و پایداری خویش در هستی را بر کرسی می‌نشانند. با این اوصاف است که وی به «انبوه خلق-سازی» چنان بها می‌دهد و به جای انتخاب عقلانی یا حتی ارادهٔ جمعی، از

برساخته شدن امیال جمعی سخن به میان می‌آورد. بدین سان سیاستی که حاصل چنین فهمی است چیزی نمی‌تواند باشد مگر سیاست امر مشترک: جمعی، مترقی، ضد سلسله‌مراتبی و دگرگون‌کننده.

اسپینوزا و ما سومین اثری است که نگری، پس از ناپهنجاری وحشی و اسپینوزای برانداز، به طور کامل به اسپینوزا اختصاص داده است. آنچه بیش از همه، در این اثر بر آن تأکید می‌شود نقش امر مشترک در سیاستی است که می‌خواهد بر فلسفه اسپینوزا اتکا داشته باشد؛ خطی مشترک که چون نخ‌می‌متصل‌کننده از میانه نقد تفاسیر وارده بر نگری، تأکید بر درون‌ماندگی و ماکراسی به منزله عمل جمعی انبوه خلق، برتری هستی‌شناسی اسپینوزا بر هایدگر، تعریف انبوه خلق همچون جمعی در لحظه عمل و حافظه‌تینگ‌ها و نقد جامعه‌شناسی فردگرا و تعامل‌گرای رایج در آکادمی می‌گذرد. بر خلاف عنوان اثر به زبان انگلیسی، اسپینوزا برای زمانه ما، و در متابعت از عنوان فرانسوی اثر،^۱ که به تأیید خود نگری نیز رسیده است، عنوان اثر را اسپینوزا ما آورده‌ایم تا علاوه بر این ملاحظه فرعی دلالتی را انتقال دهیم که نگری آشکارا بدان نظر دارد: متن آلتوسر در باب ماکیاوولی با عنوانی مشابه، ماکیاوولی ما،^۲ که قصد آن دارد تا رابطه متفکر مورد نظر را با ما مشخص سازد. عنوانی که همچون روحی کلی علاوه بر مقدمه اثر حاضر در تمامی مباحث آن حضوری ناآرامناشدنی دارد. بر این اساس دغدغه اسپینوزا و ما در مجموع این است که چگونه اسپینوزا از قفای مدرنیته به روزگار پست‌مدرن حاضر جهیده است ما را نه فقط به تأملی براندازانه در مقابل گفتارهای غالب روزگار معاصر وادارد، بلکه ما را به عملی مشترک فراخواند که هنوز خود نیز به بزرگی و عظمت آن واقف نیستیم. زیرا در زمانه هژمونی گفتار ترور و پلیس، فقط بدن‌ها و

اذهانی که با-هم-بودن را تجربه می‌کنند می‌توانند، در صورت دست دادن «بختی» (fortuna) که هرازگاهی روی می‌دهد، هستی را با چرخشی بنیادین مواجه کنند و، با تکیه بر قدرت جمعی خویش، حق خویش را برای حاکمیت بر هستی تحمیل کنند.

دلایلی چون تفاوت در منابع مورد استفاده، تفاوت در انتخاب واژگان خاص و مهم و گاه اختلافات اساسی در این رابطه، ترجیح دادیم که غالب ارجاعات به کتاب‌های دیگر را خود ترجمه کنیم و ضمن وفاداری بیشتر به متن پیش رو، در بخش و تصرف در ترجمه دیگران پرهیزیم. اما این به معنای پرهیز از رایج‌ها، ترجمه‌های موجود و گاه ترجیح انتخاب‌های آن‌ها بر سلايق خودمان نبوده است، به‌ویژه ترجمه محسن جهانگیری از رساله اخلاق که بی‌شک مرصعه و خواننده آثار اسپینوزا در ایران قدردان زحمات ایشان هست و خمداد بود.